

شهید سید علی اندرزگو مبارز نامدار و از چهره های شاخص مبارزه با حکومت ستمشاهی

به علت تقارن ولادتش با ایام شهادت امیر مؤمنان (علی) (ع) این مولود را «علی» نامیدند. فرزندى که در هیجدهم ماه رمضان سال ۱۳۱۶ هجری شمسی، به دنیا آمد نام خانواده «اندرزگو» را نه تنها در تاریخ ایران، بلکه در تاریخ جهان جاودانه ساخت. پسری که در بازی سرنوشت سال ها از این نام استفاده نکرد و در غربت و تنهایی به سر برد و حتی در داخل خانه نیز در استفاده از نام «سید علی»، محذور و معذور بود. پدرش سید اسدالله، در ابتدا شغل بنائی داشت و سپس به خرده فروشی ابزار در میدان شوش تهران روی آورد و به علت ورشکستگی، از وضع زندگی خوبی برخوردار نبود. او مردی بود محب اهل بیت عصمت و طهارت و خانواده او نیز بر این طریق استوار بود. سید اسدالله دارای ۷ فرزند، چهار پسر و سه دختر بود که سید علی آخرینشان بود. او همانند تمامی همسالان پس از رسیدن به سن هفت سالگی، برای فراگیری علم و دانش، قدم به مدرسه گذاشت و در دبستان فرخی که در نزدیکی محله شان بود، ثبت نام کرد. پس از طی دوران ابتدائی، به علت فقر خانوادگی و برای کمک به معیشت خانواده، ترک تحصیل کرد و وارد بازار کار شد. سید علی که خود را برای مبارزه‌های همه جانبه به وسعت ایران و انجام رسالتی بزرگ آماده می کرد و تحصیلات کلاسیک با شرایط آن روز را برای این منظور کافی نیافته بود، برای فراگیری دروس حوزوی به مسجد محل شتافت و در نزد اساتیدی چون حجج اسلام آقایان بروجردی و میرزا علی اصغر هرندي به یادگیری علوم اسلامی پرداخت. در طی این مدت، جامع المقدمات، تحف العقول، نهج البلاغه، فقه و اصول و ... را فرا گرفت. پس از آن بنا بر شرایطی که بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور برای او فراهم شد، ابتدا مدتی به قم رفت و پس از مدت زمانی، راهی نجف اشرف شد. پس از بازگشت از عراق، مجدداً در حوزه علمیه قم، مشغول به تحصیل گردید. در این مدت از محضر آیات الله مشکینی و مکارم شیرازی از درس تفسیر و اخلاق بهره‌ها برد و از محضر آقای دوزدوستانی، قوانین و لمعه را فرا گرفت. سید علی اندرزگو که با نام شیخ عباس تهران در حوزه علمیه قم رحل اقامت افکنده بود، به علت فعالیت‌هایی که داشت مورد شناسائی قرار گرفت و از لباس روحانیت خارج شد. او به چیدر آمد و در مدرسه‌ای که توسط حجت الاسلام سید علی اصغر هاشمی تأسیس شده بود، پناه گرفت و در آنجا به دروس حوزوی، ادامه داد. ولی دست تقدیر، پس از چند صبحی، مجدداً او را آواره دیار غربت کرد، تا پس از رفت و آمدهای طاقت فرسا به افغانستان و ... در کنار حریم رضوی سکنی گزید. شهید اندرزگو در مشهد نیز در درس مرحوم ادیب نیشابوری حاضر شد و بنا بر نقل همسر، در مدت ۵ سال از محضر ایشان استفاده‌ها برد و در حسینیه اصفهانی‌ها در بازار سرشور نیز در درس آقای موسوی شرکت کرد. همانگونه که گفته شد شهید اندرزگو، پس از به پایان بردن دوران تحصیلات ابتدائی، چون شاهد زحمات فرسای پدر، برای تأمین معاش بود، برای یاری رساندن به پدر و کمک به اقتصاد خانواده، درس را رها کرد و در نزد برادرش، سید حسن که در بازار تهران، دارایی نجاری بود، مشغول به کار شد و در حدود ده سال در این شغل ماند و با وارد شدن به شاخه نظامی هیئت‌های مؤتلفه، از شغل خود دست کشید و تا پایان عمر، مهمترین اشتغال او مبارزه و فعالیت برای سرنگونی رژیم ستمشاهی بود. به علت اینکه در میان مردم و با مردم بود به ناچار هر از گاهی، به فراخور محیط و مرتبطين، پوشش شغلی خاصی را انتخاب می کرد که از آن جمله بود: روضه خوانی، تسبیح و انگشتر فروشی، فروش دواجات، طبابت سنتی، ساختمان سازی، فرش فروشی و ... پوشش‌های شغلی او به حدی است که گاهی نزدیکان او را نیز به اشتباه می انداخت، تا جائیکه یکی از مرتبطين، در مصاحبه با مجله سروش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی او را از تجار بازار و چای فروش معرفی کرده است. در اوایل سال ۱۳۴۳، در حالیکه ۲۷ بهار را پشت سر گذارده بود، با معرفی شهید حاج مهدی عراقی، برای خواستگاری به منزل حاج رضا محمد علی رفت و بنیان زندگی او شکل گرفت. عروس برای شروع زندگی مشترک، به خانه پدری داماد آمد، ولی این وصلت، بیشتر از چند ماهی دوام نیافت چرا که طرح اعدام انقلابی حسنعلی منصور، عملی شد و داماد بالاچاره زندگی مخفی را آغاز

کرد. عروس و پدر عروس را با بدترین اهانت ها، به بازجویی کشاندند و داماد را از آنان طلب کردند. تقدیر بر این تعلق گرفته بود که یا این زندگی نوپا از هم بپاشد و سید علی، در زندگی مخفی، راه هم‌زمان شهیدش را ادامه دهد و یا با علنی ساختن خود، دستگیر و به جوخه اعدام سپرده شود. بدیهی است که همسر سید علی، هرگز راضی نمی شد سنگر مبارزه خالی بماند چرا که او هم در دامان خانواده ای اهل مبارزه رشد یافته بود، هر چند فراق برای او مشکل بود ولی حال که تقدیر چنین خواسته بود. او هم بر این خواسته سر سپرد و در نهایت، این وصلت به جدائی انجامید. طلاق نامه ای که از طریق پست برایش ارسال داشت با خون دل پذیرا گشت. سید علی اندرزگو که سامانش در بی سامانی رقم خورده بود و در این بی سامانی، خانواده و منسوبین خویش را نیز دستخوش ناملایمات زندان، مراقبت دائم و ... کرده بود. پس از هفت سال سرگردانی، این بار با وساطت حجت الاسلام موسوی امام جماعت مسجد چیدربانام مستعار شیخ عباس تهرانی، برای ازدواجی مجدد، راهی خانه آقای عزت الله سیل سپور شد تا با خواستگاری از دختر وی، برای ادامه راه مبارزاتی خود، یاری همراه اختیار کند. بنابر نقل همسر شهید اندرزگو، چون در خواستگاری، رسم بر حضور خانواده داماد است، سید علی، تنی چند از زنان با ایمان محله چیدر را، به جای خانواده خود، برای صحبت های مقدماتی و تهیه امکانات اولیه به خانه دختر فرستاد. سرانجام این ازدواج در کمال سادگی و بی آلاچی، انجام شد. ثمره این وصلت، چهار پسر است. بنامهای: سید مهدی، سید محمود، سید محسن و سید مرتضی. سید علی، نسبت به فدائیان اسلام و شهید سید مجتبی نواب صفوی، ارادتی خاص داشت و در جریان مبارزات آنان قرار گرفته بود و از طرفی دارای روحیه شدید مذهبی و ظلم ستیزی بود. بر این اساس، پس از شهادت نواب صفوی، بر سر مزار او حاضر شد و با روح او پیمان بست تا از ادامه دهندگان راهش باشد. شهادت مرحوم نواب صفوی، روح او را آزرد و قلبش را جریحه دار کرد و کینه شاه و وابستگان او را در دلش، دو چندان کرد. از آن روز مترصد فرصت بود تا در راه اسلام عزیز، از انتقام گیرندگان و خونخواهان او باشد. با شکل گیری جمعیت های مؤتلفه اسلامی که خاستگاه آن، هیئت های مذهبی و بازار تهران بود و متولیان آن از مبارزین سال های دور مبارزه و بعضاً با شهید نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام در مبارزات، سهم بودند و با اخذ نظر موافق از حضرت امام خمینی «ره» فعالیت را شروع کرده بودند، سید علی نیز، که در بازار تهران، در مغازه برادرش، به صندوق سازی، اشتغال داشت به هیئت شهید حاج صادق امان همدانی که یکی از هیئت های تشکیل دهنده مؤتلفه بود، راه یافت و در پخش اعلامیه های امام خمینی «ره» و روحانیت به فعالیت پرداخت. شخصیت معنوی و مبارزاتی شهید امانی، تأثیری به سزا در ادامه راه او داشت و سید علی را به فعالیت های پنهانی سوق داد. در این دوران سید علی که در درس میرزا علی اصغر هرندي، با شهید صفار هرندي و شهید بخارائی آشنا شده بود، با آنان ارتباطی تشکیلاتی برقرار کرد و به عنوان رابط شهیدان، بخارائی، صفار هرندي و نیک نژاد با شهید صادق امانی وارد عمل شد و در شاخه نظامی به فعالیت پرداخت. اعدام انقلابی حسنعلی منصور در کمیته مرکزی، پس از اخذ فتوی از آیت الله میلانی تصمیم بر اعدام انقلابی حسنعلی منصور - نخست وزیر وقت - گرفته شد. چرا که او طراح لایحه ننگین کاپیتولاسیون و عنصر خود فروخته ای بود که از حمایت انگلیس و آمریکا، هر دو برخوردار و مجری سیاست غرب بود و می بایست دست جنایتکارش از صحنه کشور کوتاه گردد تا درس عبرتی باشد برای دیگر کسانی که سند عبودیت و بندگی ایران را امضا می کردند. مسئولیت ها، تقسیم شد. گروهی، مسئولیت شناسائی را به عهده گرفتند و عده ای دست اندرکار تهیه ابزار لازم شدند و تعدادی نیز به عنوان مجری حکم الهی تعیین گردیدند. نقش شهید اندرزگو در این میان، به عنوان ناظر و تمام کننده، تعیین شد تا اگر گلوله های شهید بخارائی به منصور اصابت نکرد، او کار را تمام کند. در شب قبل از عملیات، مجریان طرح در منزل شهید صفار هرندي جمع شدند و برای آخرین بار، طرح عملیات را مرور کردند و بعد از بررسی وسایل و ابزار و اسلحه ها و انتخاب بهترین شیوه و راه های فرار و احتمالات موجود به دعا و نیایش پرداختند، چرا که شب هفدهم ماه رمضان، از لیالی قدر است و برای اینکه رژیم فاسد و یا گروه های ملی گرا، چپی ها، التقاطیون و ... نتوانند از این حرکت سوء استفاده کرده، این حرکت را به بیگانگان و یا بخود نسبت دهند، قطعنامه ای تهیه کردند و نوارهایی را به عنوان انگیزه عمل و وصیت نامه پر کردند که

متأسفانه، این اسناد پس از دستگیری، به دست مأمورین شهربانی افتاد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز اثری از آن به دست نیامد. شب گذشت، روز موعود فرا رسید، نخست وزیر در ساعت ۱۰ صبح به میدان بهارستان وارد شد و برای رفتن به مجلس شورای ملی، از ماشین پیاده شد. هم‌زمان شهدای این واقعه، کیفیت عمل را چنین نقل کرده اند: شهید بخارانی يك گلوله به طرف منصور شلیک می کند که به شکم منصور می خورد و او خم می شود و گلوله دوم را به گلوئی منصور می زند و حنجره پلیدش را می درد و گلوله سوم را که می آید به مغز او بزند اسلحه گیر می کند و شهید بخارانی فرار می کند. مأمورین در تعقیب خود موفق می شوند شهید بخارانی را که هنگام فرار، بر روی زمین یخ زده می لغزد دستگیر کنند. شهید اندرزگو و نیک نژاد و هرندي، پس از مشاهده اوضاع طبق قرار با شهید امانی، به میدان شوش رفته و اسلحه ها را تحویل می دهند و مقرر می شود تا يك هفته هیچ يك از افراد به خانه نروند و زندگی مخفی داشته باشند. با دستگیری محمد بخارانی، تمامی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی اعم از شهربانی و ساواک به صحنه می آیند و نصیری که در آن زمان، ریاست شهربانی کل کشور را به عهده داشت شخصاً برای بازجویی از وی، به کلانتری می آید. اولین برگ خبری که در این مورد منتشر می شود، بخارانی را نوجوانی ظاهراً لال معرفی می کند، چرا که او قصد بازگو کردن اسرار را نداشت و خود را برای وصال معشوق آماده کرده بود. از طریق پدر و مادر شهید بخارانی، دوستان نزدیک او شناسائی و سرانجام شهید نیک نژاد و صفار هرندي، نیز دستگیر می شوند و در بازجویی های فنی و در زیر شکنجه های ددمنشانه، نام حاج صادق امانی و شهید سید علی اندرزگو نیز مطرح می گردد. دستور دستگیری شهید امانی و شهید اندرزگو را شاه، شخصاً صادر می کند و پیگیری های جدی تر ادامه می یابد. پس از مدتی، همسنگران و هم‌زمان سید علی، بعد از دستگیری به بیدادگاههای دادرسی ارتش سپرده می شوند که حاج صادق امانی، محمد بخارانی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرندي به اعدام، تعدادی حبس ابد و بعضی دیگر به حبس های طولی مدت و کوتاه مدت و سید علی نیز غیاباً به اعدام محکوم می گردند و در روزی به بلندی عاشورا، هم پیمانان سید علی را در کربلای ایران به جوخه اعدام می سپارند تا با خلعت زیبای شهادت به ملاقات معبود بشتابند. دستور مستقیم شاه، نیروهای اطلاعاتی ساواک و شهربانی را بر آن داشت تا با هر آنچه در چنته داشتند به میدان آیند و همه ترفندهای معمول و غیر معمول را به کار گیرند تا شاید به موفقیتی نائل گردند. به طور طبیعی، ابتدا به سراغ خانواده او رفتند. پدر، برادرها، همسر و پدر همسر او را دستگیر کردند تا شاید از طریق آنان، راهی به دستگیری سید علی، بیابند. عکس سید علی را از طریق ثبت احوال و برادر وی، بدست آوردند. با تکثیر بسیار زیاد، آن را به همه ساواک ها و شهربانی ها و مرزبانی ها ارسال کردند. سپس سید حسین اندرزگو را - برای اینکه سید علی موقع خداحافظی گفته بود به مشهد می روم - به همراه يك مأمور به مدت يك هفته به مشهد فرستادند تا سید علی را پیدا کند و برادر دیگر او سید محمد را به خاطر سکونت یکی از شوهر خاله های او در اصفهان به همراه يك مأمور دیگر به اصفهان اعزام کردند. شدت پیگیری ها در این مرحله به حدی بود که در يك روز چندین مکاتبه با مراجع مختلف اطلاعاتی و انتظامی صورت می گرفت تا شاید ردی از اندرزگو بیابند و عطش شناسائی و دستگیری خود را فرو نشانند. ولی از مراقبت های مکرر از محل سکونت پدر، برادر، پدر همسر، دانی و ... بازرسی هم‌زمان منازل تعداد بسیاری از اقوام و بستگان و اخذ تعهدهای مکرر از آنان، نیز نتیجه ای نگرفتند؛ که «و مکروا و مکرا الله و الله خیر الماکرین» در این بین بودند افرادی که شباهتی با عکس ارسالی به شهرستان ها داشتند و به همین علت دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفتند که از آن جمله می توان به دستگیری محمد رضا شریف و محمد رضا قربانی اشاره کرد. جالب اینجاست که علت دستگیری محمد رضا شریف نشستن در کنار يك مغازه نجاری در شهرستان گلپایگان ذکر شده است! این پیگیری های مکرر ادامه می یابد و هر از گاهی تعداد کثیری عکس، چاپ و به مبادی ذیربط ارسال می شود ولی پاسخهای ارسالی اعم از شهربانی- ژاندارمری- مرزبانی و ساواک حکایت از عجز آنان در شناسائی سوژه دارد. غافل از اینکه مرغ عشق از قفس پریده است. سید علی چون حلقه محاصره را تنگ دید و تمامی یاران و هم‌زمان را در جنگال رژیم ستمشاهی در سیاهچاله اسیر یافت، پس از مدتی که بطور مخفی زندگی کرد به شوق دیدار جانان، با هوش و ذکاوت بالای خود، طرحی ماهرانه اندیشید و

جلای وطن گفت و به عراق رفت. او که کمر همت به مبارزه ای جانانه با عمال رژیم طاغوت بسته بود، پس از توقیفی چند ماهه به ایران باز می‌گردد. در تیرماه سال ۱۳۴۶ یکی از همکاران افتخاری ساواک - که منافقانه در صف مبارزین قرار داشتند و با خیانت‌های خویش، بسیاری از مبارزین را به مسلخ می‌کشاندند - گزارش می‌دهد که سید علی اندرزگو به تازگی از عراق به ایران آمده و حامل پیش‌نویس اعلامیه امام «ره» در خصوص وقایع خاورمیانه است. ضمناً در خیابان غیاثی رؤیت شده است. به دنبال این گزارش منازل مسکونی برادر و دایی سید علی که در این آدرس قرار دارد، مورد بازرسی ناگهانی قرار می‌گیرد و از رفت و آمدهای آنان، مراقبت به عمل می‌آید، تا جائیکه شماره‌های دوچرخه و موتور برای پیگیری ساکنین استعمال می‌گردد. ولی باز هم گزارشهایی از سرعجز و ناامیدی در شناسایی و دستگیری وی تهیه و به سلسله مراتب ارسال می‌گردد. شهید علی اندرزگو که مقدمات دروس حوزوی را قبل از اعدام انقلابی منصور در نزد حجت الاسلام میرزا علی اصغر هرندي و ... فرا گرفته بود، بهترین راه را تغییر لباس تشخیص می‌دهد و از این رو عازم شهرستان قم می‌گردد و در حوزه علمیه مشغول به تحصیل می‌شود و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی به زندگی مخفی خود ادامه می‌دهد و از آن روی که عکس‌های تکثیر شده و ارسالی به مرکز ساواک و شهربانی، عکس‌های شناسنامه‌ای او بوده‌اند، شناسایی او در لباس روحانی برای مأمورین، به مراتب سخت‌تر می‌شود. در سال ۱۳۴۷ که فردی به نام بشارتین، با حمایت رژیم برای درهم شکستن روحیه مبارزین مذهبی و وارد ساختن ضربه‌ای بر پیکره حوزه علمیه قم، تصمیم به ساختن سینما در شهرستان مذهبی قم می‌گیرد، شیخ عباس تهرانی وارد عمل شده و با جمع کردن عده‌ای از طلاب، حرکت اعتراض آمیزی را شروع می‌نماید و برای اعلام انزجار از ساخت سینما و یاری طلبیدن به صورت جمعی به بیت مراجع تقلید حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی و مراجع دیگر می‌روند که شیخ عباس ضمن سخنرانی‌های داغ‌مورد تشویق آنان واقع می‌گردد. علی‌رغم اعتراضات و تلاش‌های انجام شده، این سینما ساخته می‌شود تا اینکه گروهی که به نام گروه عباس آباد مشهور می‌شود با کمک سید علی اندرزگو، سینمای قم را منفجر می‌کنند. با ارسال گزارش‌های منابع ساواک از حرکت‌های اعتراض آمیز به تحریک شیخ عباس پرونده‌ای بنام وی در قم گشوده و این گزارش‌ها به مرکز ارسال می‌گردد. شهید اندرزگو، از حساسیت ساواک و تحت نظر بودن شیخ عباس تهرانی اطلاع می‌یابد و به کمک یکی از دوستان به مدرسه علمیه چیدر که تازه افتتاح شده بود، نقل مکان می‌کند. البته با لباس معمولی. سید علی اندرزگو، پس از مدتی که در مدرسه علمیه چیدر اقامت کرد، مجدداً طی مراسمی در روز نیمه شعبان ملبس به لباس روحانیت شد و در ظاهر مانند یک طلبه معمولی به فعالیت‌های تبلیغی پرداخت. در درس‌ها شرکت کرد، به تدریس پرداخت، روضه‌های خانگی قبول کرد، به منبر رفت و امام جماعت مسجد رستم آباد شد و در مدرسه چیدر با دعوت شخصیت‌های روحانی حوزه علمیه قم از قبیل حضرت آیت‌الله مشکینی، به عنوان طلبه‌ای فعال شهرت یافت. ولی در پوشش فعالیت‌های ظاهری در نهایت پنهانکاری به فعالیت‌های تشکیلاتی خود نیز ادامه داد. شهید اندرزگو در این دوران با محمد مفیدی، ارتباط گرفت و با تأمین اسلحه و طرح‌های اطلاعاتی، در سازماندهی تشکیلات حزب الله شرکت کرد و در راستای ضربه زدن بر پیکره نظام ستمشاهی، وارد عمل شد. این فعالیت‌ها، ادامه داشت تا اینکه محمد مفیدی، بعد از اعدام انقلابی تیمسار طاهری، دستگیر شد. دستگیری محمد مفیدی، باعث شد در یک روز، سید علی با ترفندی خاص، تعدادی از اسباب و اثاثیه خانه را جمع کرده و به قم نقل مکان نماید و مدتی در رفت و آمد به چیدر با احتیاط عمل کرد، تا اینکه متوجه شد محمد مفیدی، اعترافات علیه‌وی نداشته است، پس با خیالی راحت به ادامه فعالیت پرداخت. سید علی اندرزگو که نجات ایران را از چنگال استعمارگران و دست‌نشانندگان آنان، در برقراری حکومت اسلامی می‌دانست و برای این منظور، وارد مبارزه شده بود، از هیچ کوششی در راستای این هدف والا دریغ نکرد. مجاهدین خلق (منافقین) در این سال‌ها از حمایت مالی و فکری مذهبیون و روحانیت، برخوردار بود و هنوز زرمه‌های پذیرش مارکسیسم به صورت آشکار در تشکیلات آنان شنیده نمی‌شد. سید علی که از ایام گذشته، در جلسات مذهبی مسجد هدایت و مکتب توحید و ... با احمد رضائی آشنائی داشت، با برقراری ارتباط با تشکیلات مجاهدین، با تأمین اسلحه و مهمات و کمک‌های مالی به آنان، در تسریع حرکت مسلحانه کمک‌های شایانی

داشت. در يك تلاش براي واگذاري مقاديري سلاح به مجاهدين خلق، از سيد مجيد فياضي كه از شاگردان درس عربي او در مدرسه چيز بود و ارتباطاتي با او برقرار کرده و آموزش‌هائي به او داده بود، استفاده کرد - واگذاري سلاح قبل از اين مرحله توسط محمد مفيدي انجام شده بود - فياض در برقراري تماس، موفق نشد و با دستگيري اسدالله تأملي كه فياض براي تحويل اسلحه به سراغ او رفته بود، فياض نيز دستگير شد و به علت تاب نياوردن، در زير شکنجه‌ها، شيخ عباس تهرايي را به ساواک معرفي کرد و محل اختفای اسلحه‌ها را به ساواک گزارش نمود. پس از اعترافات مجيد فياض، ساواک به سراغ خانواده همسر شهيد اندرزگو آمده و با دستگيري عزت اله سيل سپور - پدر همسر - به همراه او، جهت دستگيري شيخ عباس تهرايي، عازم قم مي گردند. سيد علي در اين زمان، به سفر تبليغي رفته است و ساواک براي بازگشت او، در انتظار مي ماند ولي شيخ عباس، دو روز زودتر از سفر تبليغي باز مي‌گردد و با شامة قوي متوجه کنترل خانه مي شود و با ترفندي وارد منزل شده، دست همسر و فرزند ششماهه‌اش را مي گيرد و به تهران مي آيد و در منزل يکي از دوستان قديمي‌اش كه از سال‌هاي ۱۳۴۳-۱۳۴۲ با هم ارتباط داشته اند سگني مي گزيند. ساواک با يورش به منزل وي در چيزر و قم تامي اثابيه منزل وي را اعم از جهيزيه همسر و ... به يغما مي برد تا عمق خشم خود را به نمايش گذارد. همراه بودن خواهر همسرش - كه براي تنها نبودن خانواده در سفر تبليغي به قم برده بود - در اين مرحله بر مشكلات سيد علي افزوده بود. در زمان فرار، خواهر همسرش را نيز به همراه خود به منزل اسدالله اوسطي مي برد. ساواک با مراقبت از منزل عزت الله سيل سپور و اطلاع از اينكه دختر كوچكتر وي همراه سيد علي است، براي دستيابي به اندرزگو به تلاشي مضاعف دست مي زند. سيد علي پس از سه روز با تغيير لباس و تراشيدن صورت، به قصد خروج از کشور به همراه خانواده از منزل اوسطي خارج و عازم مشهد الرضا «ع» مي شود و با دستوري احتياطي خواهر همسرش را توسط اسدالله اوسطي، به نشاني منزل عمويش در ورامين مي فرستد. پس از ورود به مشهد با مساعدت دوستان و همزمان و با كمك حجت الاسلام و المسلمين واعظ طبسي، براي رفتن به افغانستان به زاهدان رفته و پس از رفت و برگشتي كه به داخل افغانستان داشته، آنجا را براي اقامت مناسب تشخيص نمي دهد. بنابر اين با توكل به حضرت حق جوار امن ثامن الحجج «ع» را براي سگني انتخاب مي نمايد. با دستگيري چند تن از مرتبطين سيد علي اندرزگو، توسط كميته مشترك ضد خرابكاري در تهران، سيد علي اندرزگو مجدداً شناسائي و تلفن يکي از مرتبطين، در اختيار ساواک قرار داده شد. با کنترل اين تلفن بود كه ساواک به آدرس وي در مشهد نيز دست مي يابد و متوجه مي شود اين بار، سيد علي با نام مستعار جوادي، به فعاليت پرداخته است. كميتۀ اوين در اين مرحله با استفاده از تامي شيوه هاي اطلاعاتي و با به كارگيري خود فروختگاني ذليل، تا كنار دست شهيد اندرزگو نفوذ کرده و از چگونگي فعاليت هاي او مطلع گرديد. دستور داده مي شود: تحقيقات كافي است او را دستگير كنيد و از طريق او بقيه افراد را شناسائي كنيد. شهيد سيد علي اندرزگو شب نوزدهم ماه رمضان را در منزل دوستش رجبعلي طاهر افشار احياء گرفت و در ليله‌القدر از صميم دل دعاي اللهم اجعل قتلاً في سبيلك را زمزمه کرد. نزديكي هاي افطار روز نوزدهم عازم منزل حاج اكبر مي شود، تيم هاي عملياتي ساواک در مسير كمين کرده اند، مگر سيد علي را مي‌توان دستگير کرد او به دوستان و همزمانش بارها گفته بود كه من زنده به دست ساواک نخواهم افتاد با حركتي موجبات تيراندازي مأمورين را فراهم مي كند، صدها تير به طرف او شليك مي شود تا عمق خشم و غضب مأموران تيره دل را به نمايش بگذارد. تعداد زيادي گلوله در بدن او مي نشيند تا با زبان روزه به ملاقات خدای خويش بشتابد و از دست ساقی كوثر علي (ع) جام گواراي وصال بنوشد. سرانجام در آخرين شنود تلفن منزل اكبر صالحی تماس دختر وي با مغازه پدر چنين منعكس است: بابا نزديكهاي خانه صدای تيراندازي آمد و يك نفر را كشتند و آقاي جوادي هم هنوز به منزل نيامده.

منبع: نرم افزار چند رسانه ای منتشر شده از سوی بنياد شهيد وامور ايتارگران انقلاب اسلامی